

# اللهم اصدف

جلیل الفاظ افسرده و مرکزه مطلبی و استعمال و امثال فارسی زبان و مقولهایی جمیع  
گذشتم با سند مقدمین و متاخرین سلسله استناد و پرای هر کیم اقتضی  
با حمایت زبان ارد و مع اشاره کلام زبان امکان ہند

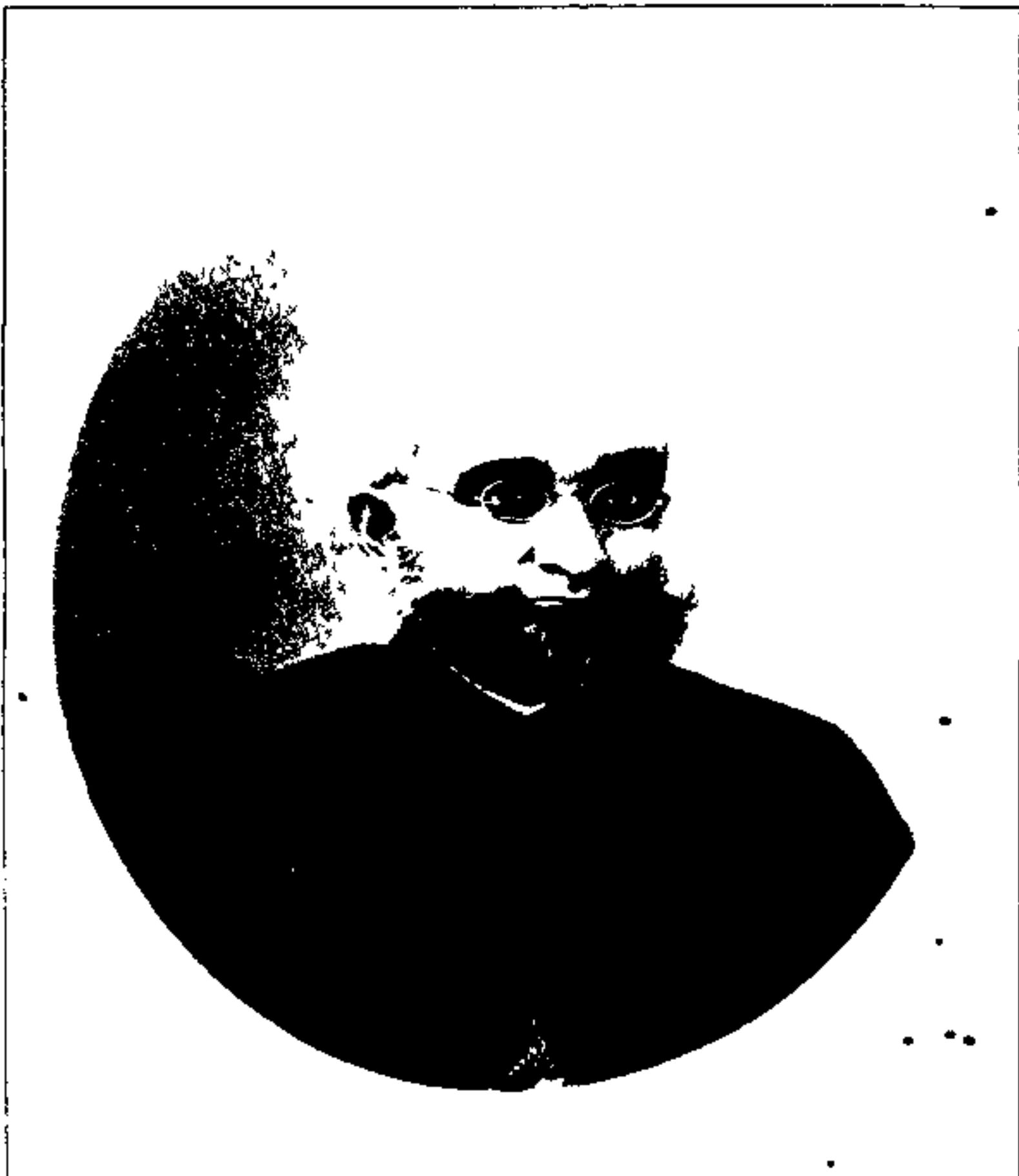
جلد سوم  
مؤلفه سلطان العلی المؤمن محمد عبد العزیز زمانی (دو نوعی چنگ) (ظفیریہ کاراصیمه  
الف محدودہ و مقصورہ

جمع حقوق این تالیف بیند رجیستری سرکاری ہے  
مؤلف راست غیر از مؤلف دیگری مجاز نباد کرده این کتاب  
جز ایا کلاً چاپ نمایید یا پبلن دیگر ترجیح کند آن پاچاڑت مؤلف این کتاب  
سلطان العلی المؤمن محمد عبد العزیز زمانی

# عزیز المطعن حیدر زاده



# نواب غریز جنگ بیهوده مولف





## اعزاز و شکرانہ اعزاز

اعزاز (۱) میں اپنی اس تالیف کی اعلیٰ کامیابی پر خداوند کریم کا شکر گزار ہوں اور یہ بات میرے لئے باعث انتخاب ہے کہ اس کا نام میرے آقا سے ولی فتح حضور پر نور بندگان عالی متعالیٰ مدظلہ العالیٰ کے مبارک تخلص کو اپنے سر پر لئے ہوئے ہے اور اسکا آغاز آپ ہی کی مبارک جوبلی چهل سالہ کی تقریب میں ہوا۔

۱۹۴۷ء میں ہنرکلنی لارڈ ٹھٹھو بالٹا بہم گورنر جنرل ہند کا شکریہ ادا کرتا ہوئے آپ نے برادھنیت محققہ اجازت عطا فرمائی کہ میں اس کتاب کا ٹوڈی کشین ۱۹۵۸ء میں آپ کے نام نامی سے کروں۔ صاحب زید دشیت چید رآبا دندری یونہ مراسلہ شان ۱۹۵۸ء جون میں اسکے مدد کو اعلان و سیتے ہیں کہ ہنرکلنی آپ کا شکریہ ادا کرنے کے آپ نے انگلیوی عالمانہ تالیف میں اونکی یادگار قائم ہوئے کا موقع دیا۔

اعانت | (۳) میں نہ رکھنے دیساے موصوف کا دل سے شکر گزار ہوں

کہ آپ نے با جلس کونسل یہ حکم فرمایا کہ مؤلف کو اس کتاب کی ہر ایک جلد پر چین طرح وہ شائع ہوتی جائے پان پانسورو پیکا آزری یہم (صلحہ مالیف) عطا کیا جائے۔

(۴) میں اپنے آفیسے ولی نعمت اعلیٰ حضرت ولی سلطنت دکن حضور

پر نور سر کار نظام امام احمد رضا قبائلہم کا شکریہ بجان و دل ادا کرتا ہوں کہ سرکار مودودی نے حکم فرمایا کہ سلطنت آصفیت کے شاہی خزانہ سے بھی مؤلف کو اس کتاب

کی ہر ایک جلد پر چین طرح وہ شائع ہوتی جائے پان پانسورو پیکا انعام صلحہ مالیف عطا کیا جائے (دیکھو مراسلمہ معتمد فینیانش نشان (۱۹۰۹) مورخہ ۱۹- ابان

موسوہ معتمد عدالت دکتو ولی و امور عاتمه)

(۵) حیدر آباد کے امرائے غظام سے جانب نواب فخر الملک پہاڑ معین المہام صیغہ تعلیمات و عدالت و طباعت و امور عامہ کی حکم و دستی کا بھی شکر گزار ہوں کہ آپ نے اپنے خانگی خزانہ سے اس مالیف کی ہر ایک جلد پر سورو پیکا اعزازی انعام مقرر فرمایا ہے۔

شکریہ علی (۶) اگرچہ اس کتاب کی ہر ایک جلد کے پانسونخون کی طبع کا حقیقی صرف بقدر الامان سکتا محبوبیتی ہے اور معاویین بالغایہم کی افادہ کا مجموعہ اسوق تک تقریباً اکٹ سکتے محبوبیتی۔ لیکن محض اس خیال سے کہ پہلک کو نفع پہونچنے میں نے مصارف کے بیکن خیزیت سے حصہ کا بارا پنی ذات پر انداز کر جلبہ سنبھالی طبوعہ

مع حق مالیف کتاب بلا کسی معاوضہ کے پیکر کے لئے وقف کر دیا ہے۔ موز  
ماظر بن کتاب پر روشن ہے کہ یہ ۲ جلد کی کتاب ہے اور کمال اہتمام کے ساتھ  
چھ ہیئتیں میں ایک جلد شائع ہوتی ہے اور بظاہر مجده کو صرف خداوند کریم سے  
توبق ہے کہ میں اس کتاب کی تکمیل اپنی باقی ماندہ عمر میں کر سکوں۔ وہو علیٰ حکلِ شریٰ قدر یہ

### پیکر کا فدائی

احمد عبد الغفرنی۔ نایابی

(خان ہبادار شمس العلماء) (عزیز جنگ ہبادار)



رسانی شده که فضاحت رقم علامه و هر فضل العلما را شیخ علی اکبر بن شیخ مصطفی  
بن شیخ محمود شریعت و اهل الشماخی -

بعد حمد من متن علینا تعلیم اللغات و ترکیب الحروف و ادوار الكلمات و میرزا زلک عماش  
من الحیوانات پوشیده نهاد بر ارباب فضل کمال  
که احادیث موضوعات نویس از جمله موبایت که برعی وعظیت عظیمی است زیرا که در مقام تفسیر و تقدیم  
اشارت و کنایت ناقص و متلزم عسر و حرج ولذا در مقام اعنان خداوند عالم بحضور آدم  
تعلیم اسماء فرموده و معرفت لغات تهذیب را اس اساس و اصل اصول است و هند احمد بیان  
حد شیار و مام اموال کثیره و مصارف و فیره در جمع و ضبط لغات صرف نموده اند. دور یکی از  
کتب کثیر و بکثیر و متوسطه و صغیره تصنیف نوره اند بمال افریده علیه و در دوزبان و مازیاده نیز  
کتب بیار تصنیف و مالیف کرده اند مگر لایسن ولاعی من جوع. دورین زمان بشارت توأم  
موفق شدم مطبوعه جلد اول و دوم آصف اللغات مؤلفه جناب مستطاب نادرة الدوران و با  
ازمان عین انسان الفضاحت دالسان عین البلاعنه پدر لفضلاء شمس العلما رتواب غرز  
بهادر و ام غره و توفیقه - دیدم در حقیقت این کتاب مستطاب گشته است مترین اناقی  
اور او وزدواه و خزانه ایست مشحون از انواع ثمیه جواهر - فنی کل نظر منه رومن من المتق و فی  
کل سطر من عقد من الدتر لمن دانم در توصیف این کتاب مستطاب بچه عبارت تعبیر بیا و  
دور درج آن بکدام فقط تفسیر بپردازم - هر چه ذکر کنم و انجه بگویم شاید و مرتبه این کتاب بلاتر

واعلا اتر است - همان تاب نویلیع پوزنه ذهنی کان البالع المعنونا - مگر مقصدا می مالاید رک  
 کله لایرک کله و بوجب المیور لا یقطع بالمحصور درین باب بقدر خود سخن امیر انم و بلونغ  
 اقصی افایات را با رباب فضل و کمال و ای گذار هم زیر که فوق کل ذی علهم علیهم از جمله رعایت  
 این کتاب یکی آنست که بجیارت بیار صاف خالی از غلوت و اضطراب موافق محاوره داشته  
 شده است و دیگران این که جمیع ناظرین ازین کتاب فیض یاب و بهرور می باشند که استفاده  
 منه المبتدی و استمد منه المتوسط و المتمی و دیگران این که در این کتاب بیکر شده و کار بخواه  
 برداشده است ارو وزبان فارسی را فارسی زبان اردو و ازین کتاب بخوبی و خوب  
 حاصل میکنند و دیگران این که سیکره فی الجلہ سوادی داشته باشد و با این کتاب قدری و مطالع  
 اوقات خود را صرف کند و رجز و زمانی کامل خواهد شد و دیگران این کتاب نسبت په طایب زبان فار  
 مانند او تا دکام و مهر بان است که هر چه پرسید جواب شنود و آن استاد کمال سعی در  
 فهمانیدن داشته باشد - دیگران این که مؤلف دام تو فیقه درین کتاب مترجم شده که مهبا اکمن نفتی  
 بدون استاد معینی بدون سند از اهل زبان و کنکنند میگردند از پایی هر لفظ و لفظی بپان و سند از آن  
 معتبرین ذکر میکنند و دیگران اینکه سلسله دار اول زبان فارسی را خواه مفهوم خواه مرتب خواه  
 امثال خواه استعدادات ذکرمی کنند بعد در طبق آنها زبان اردو را ذکرمی کنند هر دو در این باشد  
 و این بیاز جمت دار و مؤلف دام تو فیقه درین باب معلوم هشیود و مفت زیاد کشیده اند  
 دیگران اینکه این کتاب بنایت مطرد و تعلیم و نهایت مباح و مانع است چنانچه از مقام به و  
 و موازنه آن با کتب دیگر معلوم می شود با اضدادها تعرف الا شیار و دیگر شد و معنی هر لفظ در

نیت بہر کتاب مستند و احتمال دار خود را پن کیک سخوفانی داده خلیفه است و دیگر در حق  
اختلاف معانی در کتب مستند داده عجیب محکمه فرموده اند و غریب طریقیه اختیار نموده اند که نیشون  
نماین بندگرد. قلک عشره کامل میشه همان مدت محمد اپتقالیه ولکن مدحت مقاالتی بجهود  
لقریط منظوم از ییگانه و هر وحدا العصر جناب مولوی ابوالحید صاحب آزاد خیر  
اول حیدر آبا ذلیله عالی جناب نواب فضیح الملک و آغ دلهوی - مغفور

جز ما قم زمانه نبود است، پیغ کار  
عقل از سرمه نموده بفرشگاه فرار  
جز ماله کو بپرسد و فابود استوار  
نی طاقت یکیه صبر و تحمل بر ممکن  
بچاره یک دل است و گردوش المم نه که  
چون ششمی که گردید و گل خند و شنکان  
دانم فسیح ممکن که رهاند زوج رخابر  
اسال بہر خاطر من هست مثل پار  
رفت آن چنان که باز نیامد بروزگان  
زید که جامسه چاک زندگان دهم بہار  
گل برگ خشک چند کزو ماند بیا و گزار  
از دست پدر صهر نایاب دری دیار

مارا دلیست که غم دهراست سوگوار  
در دشت سینه اصم زده شاه چون علم  
کس طریق درون گانده رشیق من  
نی ہدمی که شیخ دهم حال دل باو  
نی فرستیکه یک نفس آیم به خویشتن  
او گرید وزمانه سخن داد بحال او  
بنیم که بعد فصل خسته ان گل و مدبلغ  
لیکن دلم زدیچ تسلی نی شود  
آن عهد قد روایی نظم و پهار نظم  
شاپیکه اپوزار مگرید بہر پن پیمن  
افسر دخاطر راز چون پارسی زبان  
آنهم بیشت و کوه پرشیان فتا ده بین

گوی دلم رو ده ز میزان خستیار  
 ذوق سرور باده مبتل شد از خوار  
 کو آب رفته باز بیار و پچو بیار  
 در علم و فضل کوشیده مشهور در دیاد  
 تا این چن پنگفت و گل آمد به شانه  
 جموعه چودسته گل رامن بھار  
 جموعه که خو شتر ازان فیت در دیار  
 جموعه که نیت نظریش بر دزگار  
 جموعه ایت یا که گلستان پر بھار  
 از اتاب شاه و کن یافت افتخار  
 اردو و پارسی عربی را بود مدار  
 بھر محاور است زبان آید او بکار  
 این کار بود مشکل دا و کرد خستیار  
 کردست سیش آمد ها آبی بروی کار  
 مشکل کشائی بگهش را بگاه دار  
 تا بگری که خامنه مانی است دزگار  
 جمoui حدیقه ایت نظر کرده بھار

عشق خردشکار بچو گان اضطراب  
 از شور ناله ام که برمے خانه اسید  
 صد شکر سخت آمد ه مردمی برون زیب  
 نواب شس علم و پیاقت غریب  
 محنت کشید بید و محنت کشید سخت  
 خرد آور پیشنهاد جموعه ایفت ده  
 جموعه که بہتر ازان نیت در جهان  
 جموعه که نیت شاش درین زمان  
 جموعه ایت یا که ریاض گل آید  
 جموعه را که نام نہاد آصف اللئعات  
 زین آصف اللئعات شروع متفید عشق  
 ابر با بنظر را به نظر از مد و کند  
 شعار متنب ببند ای تناوب کرد  
 آسان پنود راه که او خستیار کرد  
 حل لئعات کرد که این حل مشکلات  
 جزوی پنقش بندی کلکشن بگاه کن  
 چینی که تمحیره ورق شگهش نویت

اتمام باقیش شود از عون کر دگار  
 از مین چند آصف و سرکار نامدار  
 اعني نظام و هند عطا گشته بکه هنر  
 کو در پاس این بطریق خوبست کار  
 شد بے بہا خزانه کو مفتر روزگار

از بست و بست - جلد سوم اختصار فات  
 در همچو کس پرسی عالم ہزار شکر  
 اتفاقم ہر مجلد این از دو سلطنت  
 صیدا فخرین بہت مردانہ دلایا  
 بخواهی خلق کرد پسین نعمت ثمن

آنرا و این بگار سرا پا بہا حسن  
 محفوظ باشد از غم آیب روزگار



۱۰۱۸  
۱۴۵۹  
تئوچیو  
مکتبه

بسم اللہ الرحمن الرحيم

محمد امدادی آغاز جلد سوم این کتاب صورت گرفت - از نیجا بیان مأخذ هر کیف لغت را لازمه تعریف آن قرار داده ایم و چه دریافت حقیقت لغت جگر کا و پهلو کردہ ایم حیف است که در دو مجلد گذشته اندرون خصوص مقصود ایم و تبلانی ماقات فی الجمله تدبیری بذست آمد که چون بر مراد فات نفات گذشته می‌رسیم هم‌در آنچه با شاره لغت گذشته از مأخذ آن چه کثی می‌کنیم - تحقیق پندان نازک خیال درین خصوص بحروف گیوی کا زنگیرند و مشکلات ماتوجه برگشتن که از تالیف ایم پیشیان ذخیره از برای این کا نازک بذست مارسیده که وجودش بنزره هدم ر(۲) همدرین روزها کتابی چند که بدلک مأخذ این تالیف در آمده تفصیلش بہان سلسله و ترتیب بدینه ناظرین مشود که در جلد اول دو قسم بخار برداشتم -

(۱) تحقیق یوسف شاه سرزاچ - مترجمه بیکی از معاصرین ما مرا اعفتر قرابه داغی در فارسی زبان جامع اکثر لغات و استعمالات معاصرین عجم است مختصریست خیلی منسید سوزن نظام

در اس چاپ شده ارزان بسته می‌آید.

(۲) خزانه‌اللغات - کتابی است مبووطه جامع شش‌النحوی اردو - فارسی - عربی - سنسکرت - انگلیزی - در کمی مصنفه مختصر به اش شاه چهان بیکم و الیه ریاست بھوپان و سنه هزار و سه صد و چهار هجری در مطبع شاه چهانی حله اشاعت در گردید - گویند که بعد از آن زمانی این کتاب با اختصار مرسید - نفتاده و مقدم دارد و بقابل آن ترجمهٔ فتح‌الله و گیرمی نگار و سرجمین ازین کتاب امدادی کافی بهم می‌رسد و ما راجحیت مأخذ افاظ اعانتی - اختصارش بر هزار و سه صد صفحهٔ چهاری زائد حالاً کمیاب است و گران قیمت.

(۳) سخن‌دان پارس - رساله ایت مختصر در اندوزبان بر صد و سیت و هفت صفحهٔ ختم آن نجتیه یادگار شمس العلاء - مولوی محمد حسین آزاد باشد که از اصول تحقیقات فلسفهٔ لغات و انس ذکری کرده و بعض لغات سنسکرت و فارسی را بطریق تلفظی و معنوی مقابله می‌نماید و در دورهٔ هزار و هشتصد و نو و دهشت عیسوی در مطبع رفاه عامم لاہور چاپ شده ارزان بسته می‌آید.

(۴) سرگذشت وزیر خان لکھران - رساله ایت چهلی مختصر در فارسی زبان سولف خود را در پروڈخنادار و لکین شک نمی‌کند که روز مرد فرس را بایمین این می‌نگار و تا به بیان استعمالات معاصرین عجم خال خال ازین کتاب که رگرفته ایم بال هزار و هشتصد و نو و عیسوی در نظام المطبع مدراس چاپ شده ارزان و آسان بسته می‌آید.

(۵) سوار ابیل - الی معرفة‌المرقب والدخل - نمایجه جانکاری و دیده ریزی تو ما زمینه پنپل او رنسل کالج لاہور است که در سنه هزار و نه صد و سه عیسوی مطبع رفاه عامم آگرہ شائع شد

موضوع این از نامش روشن است و ما با تحقیق مأخذ لغات فی الجملة مدعی هی دار و دو از زان گیرمی آمید - زبانش فارسی است -

(۶) شکسپیر و کثیری - این لغتی است خیلی مبوطه در زبان انگلیزی که مؤلف معروف شakespear داشت - الفاظ فارسی و آردو و عربی را پسله ترتیب حروف هجایا به حروف عربی نوشته تعریش زبان انگلیزی کند ما بدست یافت مأخذ لغات ازین ذخیره معتبره کاری گرفته ایم و رسمه هزار هشتاد و سی و چهار عددیوی مقام امکانند چاپ شده حالا کتاب است خیلی گران بها -

(۷) فرنگ ترکیازان هند - از کالیف لطیف میرزا نصرالله فدالی است که در سلطنت آصفیه به دولت یار جنگ مخاطب بود - در حیاتش با اولطف صحبت داشتیم - مردمی بوخیلی با خبر خوبیه یادگارش روز مرد معاصرین عجم را ذخیره ایست معتبر - چهارصد و سی و سه صفحه دارد بمعنی خاص او طبع شد - حالا در حیدر آباد کتاب است گویند که از نمک اکتاپ بخوبی بدست -

(۸) فرنگ روزنامه شاه ایران - مولفه مژی شیخ تقی اکرم در اسی - در فارسی زبان رساله ایست مختصر بیشتر و پنج صفحه - فائق تراز روزنامهای سهولت (که ذکرش در آغاز جلد دوم گذشت) پهلوی معانی ممتاز است و ترجمه انگلیزی هم تعابی هر یک لغت فارسی دارد و در آن هزار و شصت عدد و پنج عددی در مطبع احمدی در اس چاپ شده حالا کتاب است -

(۹) لطائف اللغات - این فرنگیت قدیم از عبداللطیف بن عبد الله نوشته مطبوعه از نظر اگذشت و از نسخه قلمی که پیش ماست سال تالیفش متحقق نمیشود اینقدر دانیم که در اکثر کتب لغات مردجه ذکرش آمد

فرزاده متوالش مختصر بگار است و پا بند شده نیست خیلی کمیاب -

(۱۰) **لغت ترکی** - نجتہ یادگار فضل ابی شد خان است که اعات ترکی را بخارسی زبان نیامد کرد و در سنہ هزار و دو صد و چهل هجری بطبع خانه شیخ ہدایت ورقع کلکتہ کوت طبع در برداشت و بر دو صد و چهل و چار صفحہ با اختتام رسید - کتابی است خیلی مفید و کمیاب و سینت کذائی آن پرنگی و فرسودگی نقشی برآب -

(۱۱) **محیط الْحَيْط** - لغتی است اهم باشمی در زبان عرب خیلی مبوطاً و مستند مؤلف مترجم المعلم بطرس البستانی است که در سنہ هزار و میصد و شصت و هفت عیسوی در بیروت چاپ شد - با تحقیق ماخذ بعض نعمات فرس و اکثر نعمات عرب که جزو مرگبات فرس است ازین ذخیره مبوطاً کارمی گیریم - حالا کمیاب است و بگران نیت هم بسته نمی آید -

(۱۲) **مخزن الاد ویه** - این کتابیست خیلی معتبر در مفروقات لهجه فارسی زبان و ترتیب حروف چنان شل فرنگی در کمال بسط بیان - از میر محمد حسین ابن سیدالنور محمد ہادی اعلیٰ العلوی اخراجی تحقیق اسماعیل فارسیہ او ویه صین و ماست بر پنھ صد و سیصد و چار صفحہ شامل و بنیه هزار و دو و چهل سیست هجری در گلکتہ چاپ شد از دیگر مطالعه سند هم تقدیم بسته نمی آید -

(۱۳) **هدار الافق** - مؤلف مترجم این علما سه الاد و فیضی ابن اسد العلار علی شیر سرشنیدی است - فرنگیست محتوی بر لغات عربی و فارسی و ترکی - خال خال از کلام قدما ند هم پیش می کند - حسن تالیفیش بنیه هزار و یک هجری صورت گرفت و نسخه مطبوعه این از نظر مانگذشت - نسخه علمی بسته آورده ایم که نایاب است -

(۱۲) فتحی الارب - این فرنگیست معرفت و مخصوص بمعانی عرب در فارسی زبان که فرزانه مؤلفش عبدالرحیم بن عبد الرکیم صنفی پور است پیش از هزار و هشتاد و دو کیل بعیوی در مطبع سرکاری لا مهور و ورای آن در اکثر مطابع هند چاپ شده قیمت بسندل گیری آید. کتابی است خیلی بسیار طرد و هزار و دوصد و هفتاد و شش صفحه برچا

## مجلدات منضم

ردیف	نام کتاب	جیع	جیع	جیع	ردیف	نام کتاب	جیع	جیع
۱	۲	۱	۳	۲	۱	۲	۱	۱
۲	فرنگ ذرا شکران روزگار	۹۰	۹۰	۹۰	۴۶	حکایت یوف شاه هرثا	۱	۱
۳	خلاف اللغات	۹۵	۹	۹	۴۸	خرانة اللغات	۲	۲
۴	ترکی	۹۶	۱۰	۱۰	۵۹	سخدان پارس	۳	۳
۵	المحیط	۹۷	۱۱	۱۱	۵۰	سرگذشت زرخان نگران سرگذشت	۴	۴
۶	مخزن الادویه	۹۸	۱۲	۱۲	۴۹	سوایل	۵	۵
۷	همار الافاضل	۹۹	۱۳	۱۳	۴۲	شکسپیر و کشنزی	۶	۶
۸	فتحی الارب	۱۰۰	۱۳	۱۳	۶۳	فرنگ ترکی زان بند ترکی زان	۷	۷



**آونڈا ب** | استعمال - بقول صاحب نند آونڈ خواستن | استعمال - معنی دلیل

بندیل لفظ آبدان چیزی که در ان آپ بگھندا شد خواستن است سند این پر معنی دو مرکز

معنی طرف آپ مؤلف گوید کہ چنین آن و مذکور شد را (اردو) دلیل چاہنا - دلیل طلب کرنے

شراب و آونڈی هم تو ان گفت چنان کے آونڈی | بقول صاحب برہان خ

صاحب سرو دری بر لفظ آونڈ در سندی اس استعمال باشد که شراب دران کند - صاحب ناص

کرد که پر معنی سو مش گذشت زیرا کہ آونڈ بضم معنی سوم آونڈ ذکر این کردہ (اردو)

معنی مطلق طرف آمدہ (اردو) پانی کی طرف شراب - صاحب آسفیہ نے طرف

صرایی یا کوزہ - دیکھو لفظ آونڈ کی تفسیری آفتاب (مخین) حضور ہیں الکمال ہے -

**آونگ** | بقول صاحب برہان و جامع بیکون نون و کاف فارسی (۱) معنی بیکانیک

پرخت بر ان اندازند و خوش بایی (گلگور نیز ازان آونیزند و ۲) چڑھیز آونیتہ رانیزگویند خدا

فارسی پائقاً برہان سند آوردہ (اوری ۳۷) دختر رنگ که تو بر طارم تاکش دیدی خ

مدتی شد کہ بر آونگ سرش در کنہ است پدر حکیم زجاجی (۴) گنوش در ان چاد

آونگ کر دیجیوز اندر انجاست آونگ مرد پڑ فرماید کہ آوندو آونگ ہر دو بدین معنی

مراد فیکر گیکر است کہ آنرا آونیز ان و آونگان گفتہ اند و آون مخفف آونگ است

صاحب چنانگیزی و سرو دری بند کر معنی اول برای معنی دو مرکز دیگر ہم آوردہ کہ بر آونگ

شدن و آونگ کر دن ہی آید پتھری مولف (۵) معنی قطرہ ہم و این مجاز باشد چنانگ

خشنگی گوید (سلک از سرو دری) باد سرد ہر دم از نوک ثرہ پر صد پھر ار آونگ اشک کے دلخیث

صاحب مؤذنیت معنی اول فرمایکہ رسمی کے سرٹیفیکی و سروہم سچائی دیکھنے پر  
و بران جامہ و انگور و مانند آن آوز نہ درین ولاست الگنی خواستہ و نسبت معنی دوم  
گوید کہ معنی آوزان تیز فرمایکہ در ارادت پر فرمایت رای ہجھہ (آوزنگ) آور رہ و گفتہ کہ  
عرب معلاق وہند ملکیتی نامند و قیل میوہ آویختہ و بعضی شیخ و سور (آوزنگ) باف  
سطور است ذاتی (صاحب رشیدی برسنی اول قافع و پر لفظ آونگان ذکر معنی دوم  
ہم کند صاحب شمس و بہار عجم نسبت معنی اول ہنر بان مؤید وزیری و مسماکت (صحیح  
کاشی ۱۵) در آونگ محنت بخواہم تھیشہ پوچھو ای کہ دار دو در آونگ انگور (اردو)  
(۱) و کھیو معنی (۱) لفظ آوند (۲) دکھیو لفظ آون (۳) قطرہ بقول صاحب آصفیہ (عربی)  
اس حکم مذکر بوند۔ پانی کی پونہداش (۴) برا شور سنتے تھے پہلو میں دل کا پوچھیر تو  
اک قطرہ خون نہ لگتا ہے۔

**آونگان** بقول بربان بروزن نافرمان ناصری بلفظ آونگ ذکر این کرد کہ گذشت۔  
اویختن اویختہ شده و آوزان را گویند صاحب مؤذن مولف گوید کہ اپنے صاحب بربان معنی صد کی  
برآویختہ و آوزان قلع صاحب سروری نہیں کار ایساں کردہ است تقصیود بش آوزیش باز  
از جلال الدین خوافی شمارہ (۵) رفقہ کمازار ڈل کار حصل بال مصدر است و آونگان ہم غو  
شندی کر کب ہستین پڑھتے آونگانش ایک ایک از آونگنیدن یا آونگنیدن چون آوزان از  
استیروپتین فو صاحب رشیدی فرمایکہ خپڑے آویختن و آوزیدن و آونپاہنیدن تھی بای  
کہ برآونگ ریختہ باشد آونگان باشد صاحب الہ (آو گون) بالف مدد وہ و فتح کاف فار

و واد و سکون نون پر زبان سنسکرت نقل مکان کے تصریف کامل این دروغ بان فرس بخراجم و تبدیل و تغیر آمده کہذا فی الساطع متحقیق است مفعول یا فته شد جا دارد کہ ناقص التصریف کہ بیاری از لغت فرس ماخوذ است از زبان کوئی و تعریف ناقص التصریف بقول صاحب سنسکرت پس عجیب نیست کہ ماخذ آور نہ اور بحر عجم کہ در دیباچہ کتاب ذکر ش کردہ آنکہ داؤنگ کہ گذشت (آ و آگون) باشد و اللہ بعضی از صیغہ های اوت عمل و بعضی متروک باشد اعلم بحقیقتة الحال متحققین فرس در بیان ما خذ (اللخ) - و اگر بر قلت استعمال کہ صاحبان پی ببرده اندر مصدراً و نگدن یا آ و نگیدن صرف مفعوش را ذکر کردہ اندیخاں کنیم تو خیم را ہم کسی ننوشت (اردو) و بخوب آونگ کی گفت کہ متروک التصریف است اما با وجود حاصل بال مصدر و صنیعہ اسم مفعول و قرینة آ و نگدن | بجانب مؤلف مصدریت از زبان سنسکرت ترک این مناسب نہیں ماخوذ از زبان سنسکرت کہ بیانش پر فقط آونگ کہ بیاری از مصدر متروک التصریف را ہم گذشت عجیب نیست کہ آونگیدن ہم باشد لغت ذکر کردہ اندر (اردو) لکنا -

معنی آونگیدن | آونگ آونگ شدن | استعمال - معنی لامع  
است چنانکہ بہان در بیان بخیث گفتہ کہنی آونگیدن است چنانکہ صاحب سرویہ  
آونگیدن باشد و مفعول این آونگیدن بخوب آونگ آونگ (اردو ۷۵) جام  
صاحب تحقیق ذکر این کردہ اندکہ گذشت چوبہ دار حیرت آونگ شود پس صحرائی جہان  
مضارعی آونگید و امریش - آونگ و بخوب آونگ بروں من نگ شود پس اردو (لکنا) -

<b>آونگ کردن</b>   استعمال متعادلی مصدر کند <b>نیافت راه زوره نه</b> ہے کرم که زر و زان پر کرد	<b>آونگ کردن</b>   بمعنی آوزانیدن صاحب جهانگیری بمعنی آونگ پزاروو (لکھانا)۔
دو مر نظر آونگ سندی کہ از مولیٰ معنوی <b>آونگیدن</b>   سجت این بر مصدر آورده پچار مامی خورد (ست) وظیفہ تو رسید <b>آونگدن</b> گذشت۔	

**آنس** | استعمال - بقول صاحب اندیش بحوالہ فرنگ فرنگ مبدل آنس است که گذشت زیرا که (آو) مبدل آب باشد دیگرسی ذکر این نکرده اما بر لفظ آنس بعنی نکرده ایم که آنس از لفظ آب آنس هرگز شده یا چیزی دیگر است اهل لغت نیز از بیان مأخذش سکوت و زمینه اند اما امیر میانی مخصوص در امیر المخات گوید که آنس مشترک است در عربی و فارسی و تحقیق نرسیده که عربیان از فارسی گرفته اند یا فارسی از عربی سفر نماید که آنی بعنی سنگ لغت عربی نیست و بلطف لاطینی سنگ را آندریگ نماید و بهین سبب که چوب آنس بسیار سخت و سنگین می باشد عجمی نیست که فارسیان این را آنس ساختند در عربی گویند که چوب آنس از فرمانگینی در آب غرق می شود و بوجه سخیش آب در منافذش داخل نمی شود و اثر آب از رخراپ نمی گذارد و بدان نسکرت نهیں مینی سلامت این انباسی مالم و مامون آمد (کذا فی اساطیر) پس باشد که فارسیان آنس بصفت آو که بالا مذکور شد از انباس گرفته باشدند و اند اعلم - اما قابل غور نیست که فارسیان آنس را آنس هم گفتند اند و ازین که (آو) مبدل (آب) است تحقیق را که آنس هرگز است از آب آنس حالا باید که تحقیق لفظ آنس گرامیم و می گویند که در

سنگرت (نووس) بقول صاحب ساطع معنی سکن و مقام است و معنی شنگ نیست  
که مانند بیانی از لغات فارسی سنگرت است پس بدین وجه که این چوب از شنگینی  
خود در آب غرق شود و مقیم گردد خارسیان این ملا آب نووس (گفتند یعنی مقیم آب  
و هم‌اکن در آب پس بکثرت استعمال الف حذف شد و آب نووس) گردید و انتہا  
اعلم (گویند که چون چوب آب نووس که سیاه مائل برخی است در آب غرق شود و سایه  
بر او گذرده و اخیل آب خمیده و میشود مثل کان و این اثر طوبت برای صحیح اقسام چوب  
متتحقق پس بالای آب عکس او چوپ کمانی سرخ نظر آید ملا جان می‌دانند که در ته آب  
چوب آب نووس است و زینیکه میش بہاست بر می‌آزند و پهد و آتش را است کنند و پیر و  
پس بدین سبب که نووس در لغت فرس قرح را گویند فارسیان این ملا آب نووس  
نام کردند و بتبدیل آن (آب نووس) شد خدا میداند که حقیقت این لفظ چیست می‌بایست  
که این بحث را بر لفظ آب نووس (کنیم آمازون) گفتند اما فروگذشتیم خوب شد که ملا فی مذاق است و این  
بدست آمد - من اللہ التوفیق و بیده از مشتة تحقیق - نجیال ماعربیان این را از لغت  
فرس گرفته اند چنانکه ده زدن (را معنی چهارمش که گذشت) (اروی) و چیو آب نووس -  
آوو [ بقول صاحب اند بحواله فرنگ فرنگ بفتح واوا و اول و سکون و اول ثانی نامه است  
دلیں - صاحبان موئید و مس و سروری چشم ذکر این کردند (اردو) ایک شہر کا نام -  
آوو [ بقول صاحب بہان و سروری و جامع بفتح ثالث و ظہور های معنی (ا) آه و دوی  
و افسوس پاشد بیان حسب ناصری این دو بین معنی خفف آدمخ گوید نجیال نامبدل است

جہانگیری از سو نوی صنوی سندا در دو دست (پورہ جنوبی) کے شنبید از یکی ڈکر من آمد بلیں اذکر کی وہ لفظت آ وہ بی پہاڑ چون بودم وہ وہ بجا فرم از عیادت میں خوشم و صاحب رشیدی گوئے کے بدین معنی عربی است و در فرنگیها فارسی تو تھم کردہ اند (اردو) دیکھو آ وخ۔

(۳) آ وہ - بقول برہان دناصری و جہانگیری وجامع و مُؤید با خفاہی ہا نام شہرست نزدیک بسا وہ دلقول صاحب رشیدی دہی است از سا وہ معریش آپہ و شہرست از شرق کہ نزد در پا سٹ ازان (جزیرہ پاک) سمع و فست و کان یا قوت قریب بدان شہرست (اردو) ایک شہر اور ویہ کا نام۔

(۴) آ وہ - بقول برہان دناصری و سروری و رشیدی کو رہ و داشت خشت پری پاشند صاحب جہانگیری با تھاقی برہان گوید کہ این را پڑا وہ نیز نامند صاحب جامع گوید کہ کو رہ خشت و آ کہ پری باشد (اردو) آ وہ بقول امیر (فارسی) اردو میں ہر ذکر وہ بھی جس میں کہا سچے بتون کو سکھر پکاتے ہیں مؤلف کہتا ہے کہ ایتھ کی بھی کو دکن میں شولہ کہتے ہیں جو پڑا وہ بقول صاحب آ صفائیہ (فارسی) اردو میں متعلق ذکر۔ آوا - بھی سوہ جگہ جہان نیٹیں کہتی ہیں پہچا و ایمولف کہتا ہے کہ جسیں جگہ میں چونہ پکایا جاتا ہے اس کا نام چونے کی بھی ہے۔

(۵) آ وہ بقول صاحب برہان پر آور نہ صد او نہ باشد صاحب ناصری گوید کہ بھی صد او نہ صدست - صاحب جہانگیری را با برہان اتفاق سبقول صاحب چامع صدا و نما کتنہ (اردو) پکارنے والا۔

(۵) آدہ۔ بقول بہان زنجیر اگویند کہ نعاشان و وزن مکان پر کثرا رہ چینا کہشندو  
بہ وزن صاحبان ناصری و چنانگیری و جامع و رسیدی بالتفاق صاحب بہان نکلائے کہ  
صاحب سروری گوید کہ این صفت نعاشان و کشیدہ وزن است کہ پر کثرا تکشہا و  
مکاری خود کشندہ وزن دار و (زنجیر) بقول آصفیہ۔ اردو وہ سہم مذکور۔ لہریا آپ  
نے لہریا پر فرمایا ہے۔ لہردار۔ آڑی ترجمی دہار پون کا خبری دار۔ وہ خبر نماز  
جو متواتر سنبھلے ہوئے ہوں۔

**آڈہ** بقول صاحب اند بحوالہ فرنگ فرنگ سبل آب ہا کہ آدمی سبل آب است۔

(اردو) آب کی جمع۔ اردو میں غیر مستعمل۔ واصری سے جمع کا کام لیا جاتا ہے۔

**آونچ** بقول صاحب بہان پوزن و معنی آویز است کہ از آونچتیں باشد پدر

فارسی حبیم بزرگ پور عکس تبدیل می یا بد صاحب ناصری بالتفاق بہان گوید  
کہ در پرسی دری حبیم وزاری محبرہ با یکیدیگر بدل شود۔ صاحب جامع گوید کہ از آونچتیں آیہ  
است۔ بقول صاحب نوادر حاصل بال مصدر آونچتیں۔ آونیش و آویز و آونچ باشد

پیر آونچ فابل و امر بین معنی مؤلف گوید کہ فاعل پر کریب باشد خبہ دون آن لعنت  
بعا عده فارسیان ہرگواہ صیغہ امر بعد اسمی مرکب شود افادہ معنی فاعل یا یعنی فاعل

(اردو) آونیش ارزویں کی سکتے ہیں امیرا و ر صاحب آصفیہ نے اس کا ذکر نہیں کیا  
آونچتیں کا اردو ترجمہ لٹکانا۔ لکھنا ہے اردو میں اسکا حاصل بال مصدر بھی مصدر

کے وزن پڑتا ہے۔

**آ و نختن** [القول صاحب بحر عجم در گرفتن ویدن کند گرد اهی میں لگل چین ڈیکبو با خدا شخھے شخھے و چپری بچپری و کشیدن رکا مل تما آ وز دش با دار استغنا پر (گلستان شر ۲) عقد ریا از تاکش آ و نختن (صاحب ۷۵) موارد (۱)، فروہشن (۲)، برصغیر و مہمیح صدر مباد آ و کم فرست جد امانت در آ وز دندنی کند (س) بمعنی چیدن و در گرفتن بخیال خلوت بر میار نهار میا کانه و شہما پر (گلستان ماضی سوم من و چہ متعلق په معنی دوم است شر ۳) دموکلان عقوبت در وی آ و نختن (ا) بہا ولیکن در نمبر ۲ و ۴ فرقی نانک باشد خلا بحاصب بحر صدر در آ و نختن راجیا شیش ذکر کرو آ و نختن کسی قذیل از سقف مثال معنی او اندیشی آ وز ش کردن و صاحب بحر در آ و نختن است و آ و نختن پتھرها ز سقف خانہ تغییل بیهم رامعنی با هم خیگ کردن گوید که بجا می خود معنی دوم و آ و نختن کسی کبھی شاہ معنی سوم آید اما بخیال ما اختلاف استعمال است و در فارسیان برای معنی سوم بر صدر آ و نختن اکثر معنی فرق ندارد معنی آ و نختن کسی با کسی، و سکھ رور (جیز اسید صاحب نوادر بر فروہشن در آ و نختن کسی با کسی)، پنجم آ و نختن کسی با و چیدن قانع و صائب ۷۵ (ام جو آ پنہ که کسی) مراد ف یکدیگر است (اردو) (۱)، برش ارع عام آ وز نہ پ عمر من صرف پنیا لکھانا در ۳، لکھنا - رسم، لپٹنا - لپٹ جانا - نظری می گرد و د و حید ۷۵، مرد مکنیت آ و نختن (ب) است چنانکہ ظہوری گوید (۷۵)، بال و پر کر مخون سینگت زر شک پر پرده در نظر پر عج و در گرفتن دام ک متعلق په معنی سوم آ و نختن غزالان آ و نختن (د) و اہی تھی ۷۵، لک است چنانکہ ظہوری گوید (۷۵)، بال و پر

ملائکہ درگرو حیرت است نہ آونجیتن جا مم تو کندھے پر لٹکانا۔ جیسے تلوار باندھنا۔

**اویختن** میں است نہ (اردو) واحد سولپٹ جا آونجیتن | بقول صاحب اند بحوالہ فر  
اویختن ششم مصدر حضور مولف گوید کہ مفعول آونجیتن

نوں معنی میلان شبہم بچکیدن باشد چنانکہ است کہ گذشت برہر سعیش شامل۔

سلمان ساوجی گوید (۵) با غیرت خدا کے بیان این ضرورت نداشت (جا می)

کبریا است نہ بیرون زریاض سبڑ طارم نہ از از رنگ آن بجیختہ پر خاک خذلان رجیختہ

ہر و قش چو طاق خضرانہ آونجیتہ مصدر بہر شنہم نظمی کہ بود آونجیتہ در کعبہ بہر متحان (اردو)

داروو) شبہم میکھاڑنا (زکریں ۵) پسکے پر (۱) لٹکایا ہوا (۲) لٹکا ہوا (۳) لٹپا ہوا۔

ہے اس سے گدر اہم نہ ہے یہ عالم تری آونجیتہ رو | مصدر حضور - بقول صاحب

جو انی کا نہ زنگہت (۵) سینے میں دل خون اند بحوالہ منظر العجائب بضمہ راسی صہلہ معنی

شدہ ہر رسمے نکو پڑا ک بوند ہو کی ہے کہ شرمیاں - از سمای مشوق حیف است

کہ سندی پیش نکر د - تحقیق ما از معاصرین ہے (ان) پسکے ہی پڑے ہے نہ

اویختن کھان | مصدر حضور میکھاڑنا نہ شرم مشوق و آونجیتہ

سابر دوش داشتن است چنانکہ ظہوری گتو رو علاست اضمحلال ذمکاری عاشق ا

رس (۵) آونجیتہ غم کھان دھوی نہ بازوی کشید نہ شرم مشوق (اردو) منہ لٹکایا ہوا سو

ضرور است نہ (اردو) کھان باندھنا یہ میں ستعل ہے تو خیر باشد آج آپ منہ

و کھان باندھنا کہ سکتے ہیں یعنی کھان

اگرچہ صاحب فرنگ آصفیہ نے اس کو تک مؤلف را با اسم فاعل القلق نیت زیر آ کیا ہے لیکن ہم نے اس کا استعمال اہن باندھ اسہم فاعل آ و سختن آ و زندہ باشد از ماضی کے سے مناسب ہے۔ چہرہ اترنا۔ بقول آصفیہ صورت ع) اسرارا تو بر فر تاک آ و زندہ از سندی کہ کام رجھانا۔ منحہ اترنا۔ اردو میں مستعمل ہے۔ صاحب ناصری پیش کردہ مصدر (س) آ و زندہ بقول صاحب ناصری (۱) آ و زندگ کردن حاصل ہی خود کہ بہ معنی معنی ستیزہ در آ و سختن (۲) با شیر و پلٹگ جنگ کردن است و در آ و سختن (اردو) ہر کہ آ و زنکندہ آن بکہ ز تیر فقر ریزکندہ (۳)، لڑائی ر۲، لٹکانا کا امر لکھا (۴)، لڑانا این سخت صرداں تو چسوہ ان سیداں پنگزو پیٹ جانا۔

پبر و بزندہ را تیزکندہ صاحب رشیدی این آ و زیان صاحب نوا اور گوید کہ آ و سختن صراوف (آ و زدہ) گوید معنی ستیزہ و صاحب و آ و سختہ شدن کذا فی البرہان لیکن معنی شمس گوید کہ ارزان ولزان و در مویہت اول تاک است مؤلف در برہان این اور زدن سختہ) ما در مویہت این لفظ رایا قیم و نیافت و مارا باہر دو معنی بالا اختلاف ہے نہ این معنی را لفظ در زدن کہ تحقیقیں بجا ہی آ و زیان بقادہ فارسیان اسہم حالتیہ باشد و خود آ یہ در میں جامنا سبتو غدار۔ بقول آن اسی است مشتم کہ اذان کیفیت فاعل صاحب نوا در موارو حاصل بال مصدر یا مفعول یعنی صدور یا و قوع فعل بطور توان آ و سختن صاحب نوا در فرمایہ کہ (۵) آ و زن و استمرار یا فہم شود و آن را بزیادت ای اسہم فاعل و امر حم است از مصدر آ و سختن و نون بر صیغہ امری سازند کذا فی حسن)

دارد و آور زان بقول امیر فارسی اور دوست بر حاصل بال مصدر قافیع و مؤلف باشد است  
ستعمل لٹکا ہوا بعلقہ رکھنے (نقریہ) میں تو عجیب است کہ صاحب نوادرائیں راجح  
میں بھی سان ڈیمپنے نو رکے تھے آور زان نے  
آور زان پیدا [ بقول صاحب بھر عجم ] فرنگ کو یہ کہ مقابل آئیزش است میں کی  
اویختن رکامل التصرف ) مصایع این  
اویختن کرو فارسیان این را مراد ف آمیر  
گفتہ اند کہ گذشت بنیوال ما احتلاط چیزی  
صفوہ المصادر کردہ معنی (آور خیتن فرمود با چیزی در طبیعت آئیزش است و اپنے  
نو شنہ مؤلف گوید کہ مقصد صاحب بھر اعضا در جم آور زش چنانکہ جامی گوید  
آنست کہ این را مجاز معنی در مقدم اور خیتن ( آمیر ش جم و آور زش اوپر چنان گشتی راز  
متعددی بکیب مفعول گیریم کہ مراد ف معنی آور خویش غافل نہ (اردو) لپٹ جانا -  
اول آور خیتن باشد و مقصد صاحب موان  
آنست کہ این متعددی بد مفعول است وزن پر آتا ہے - آور زش کا ترجمہ قوب قوب  
مؤلف گوید کہ این متعددی بکیب مفعول در مینگا مشتی - ہاتھا پائی - ہے -

آور زکر دن [ راست عال ) ذکر این بعلقہ نہ  
آور زپ کر دن -  
صاحب نوادر حاصل بال مصدر و اسم فاعل آور زکر [ (اصطلاح ) بقول بہان و  
وامر پین اعنی از آور خیتن - صاحب موارد جامی و نوادر بکون زای ہو ز و کسر کاف

فارسی و نون ساکن گدای بہرم و ابرام کنندہ زخمی کر کے انگتا پھرتا ہے اگر کوئی دکاندار را گویند صاحب ناصری گوید کہ گدای کہ نہ دے تو وہیں اڑ کر بیٹھ جاتا ہے (آتش بہر کس اور آوز دو چیزی خواهد ولیج اج کندا ہے) قبر پیشیرینی لیجاوے اگر انصاف ہو تو آوز نہ وامر با ونیت (ان) معتد الحجہ چ منڈ چراشاگرد ہو وے کو مکن استاد کا چو پریشان بیانی ہاست۔ مقصود صاحب ناصر فقراب غیر کسی رخصم لگانے کے اثرے رہتے ہیں جزین بنا شد کہ آوز امر با ونیت ہاست و اور بغیر لینے کے نہیں ملتے اون کو دکن میں سماں ترکیب افادہ اسم فاعل ہم کن مخفی اڑیں فقیر کہتے ہیں۔

مباود کن بکسر آوال معنی صفت ہاست۔ آوزہ **ل** بقول صاحب برہان بروزن  
هرگاہ باکلمہ ترکیب یا بد افادہ معنی صاحب پاکنیزہ (۱) گوشوارہ را گویند اسدالندر خان  
کند چون شرم گن معنی صاحب شرم (کذافی) غالب در قاطع برہان گوید کہ حاشا کہ آوزہ و  
البرہان (پس آوز گن صاحب آوزیش و گوشوارہ بکی تو اند بو و گوشوارہ چیزی ہاست  
لکایہ از گدای بہرم صاحب سر دربی در شید زر لھار یا مرضع بجو اہر آبدار کہ بردت پاچند  
فرماید کہ آوز گن انکہ ہر کرا بنید از و در آوز و آوزہ پیرایہ ایست کہ در زر ملہ گوش سرہ  
و چیزی خواہ (اردو) بقول صاحب جلیع کند و آن پیرایہ در آن انداز نہ تما آوزان  
اللغات دہ گداج لئے بغیر در واڑے سے باشد۔ باز پر حاشیہ نویسید کہ آوزہ خصوصت  
نہ ہے۔ بقول آصفیہ منڈ چرا (ہندی) اسم گوش خدار و رکلاہ و تاج و تخت و چتر پیرا  
مذکورہ فقیر جسرا اور چہرو استرے دخیرہ سے یا بد باؤ گوشوارہ گوشوارہ با وجود این معنی کہ

نوشته آمد ہرگونہ پیرایہ گوش رانیزگو سینه نہ کو ہر بک پکر دہ یا قوت ترا دیزہ بکاک پس پ  
آوزہ را زندگی (صاحب قاطع القاطع در زیورے کہ گوش شوارہ نام دار د آنرا آوزہ  
جواب غالب بدشت زبانی کا رگ فتہ نہ صاف گوش گھتن خوش است عجیب نیست کہ فاقد  
بالای طاعت است اگرچہ صاحب جمیع از مجرد آوزہ ہم ہمین زیور را گرفتہ باشد چنان  
چنانگیری سروری ناصری شمس۔اتفاق متعین است کہ بنابر (۱) مذکور شد گھٹو  
پہار دانستہ تاسید برہان می کنند اما ہتھاک توں صاحب برہان وجامع و ناصری کہ آ  
این کہ در کلام فرس یافتہ شد بار آوزہ گوش اہل زبانہ منظری دارو در کلام فرس مجرد  
است و ہو ہذا۔ (کمال سہیل س) ای ازو (آوزہ) معنی آوزہ گوش نظر ما ز سید حیف  
مرا گوش پر دیدہ تھی پنخوش آنکہ ز گوش پا است کہ صاحب قاطع القاطع ہم سندی  
اور دیدہ نہیں تو مرد ہم دیدہ نہ آوزہ گوش خ بین خصوصیت پیش نکرد (۲) بقول صاحب  
از گوش پدیدہ آگہ در دیدہ بھی پ صاحب رسیدہ آوزہ مراد ف آوزہ مبنی تسلیمہ باشد  
ناصری صراحت کند کہ (۳) آوزہ ہر پر نیز و یگر کسی ذکر این نکرد (۴) بقول صاحب تو ا  
کہ آوزہ مدار تبور و غیرہ مؤلف گوید کہ ذہل آن گھتن نوشته آوزہ ہرچہ بدل آوزہ  
عام خصوصیت با گوش ہم نہ باشد کار از کلام عموماً گوشوارہ کہ از گوش آوزہ مخصوصاً  
جامی سندی بدست آمدہ (جامی ۵) و یگر کسی ذکر این نکرد (اردو ۶) آوزہ بقول  
کہ آزرد کہ تیج مش بود نہ مدد چان کہ آوزہ کہ ایسے نواری (ذکر) ایک قسم کا زیور جسے عورت  
کمرش پو درفت دو لے (۷) انتسابی و می ان کان میں پہنچی ہرچہ (سودا ۸) حسن سے

کان کے آوزنے میں یہ لطف کہ جوں مبتعد مرغوب خاطر خوشگوار۔

قطرہ شبہم کے پڑے جلد پک (ظفرت) کا (۱) آوزنہ بین استعمال ملجم بہار کے آوزنہ علیین پک سے زلف پار شتا (۲) آوزنہ بند نمبراء شخصی کہ آوزنہ

یہ پتھر چلپے لیتا ہے پھر کوچاٹ (جبرت) بگوش بند در ملاحدہ اللہ ہاتھی سے (۳) آوزنہ بار بار کلتا ہے زلف میں ڈافعی کا گوش خدو ازالی پنڈتہ شد از رودی انداز

مات بن کے ڈے گا گھر کے ہ صاحب آوزنہ بندہ مؤلف گوید کہ اشانہ گوش در

آصفیہ نے اس کا اردو ترجمہ لٹکن کہا ہی در صرخ اول این معنی خاص را پیدا کرنے

(۴) لٹکن بقول صاحب آصفیہ (ہندی) ورنہ آوزنہ بند، عام پا شد و تخصیص از

اسم مذکور گھنٹے کا لٹکن پنڈلم۔ شا قول درجہ گوش ندارد این معنی از معنی و دو مرآ آوزنہ پر

فالوس کی بیورین قلیں۔ آوزنے سے چھوڑا مشود کہ گذشت۔ (اردو) (۱) آوزنہ بہترنا

لٹکتی ہوئی ہرجیز۔ جبوستی ہوئی چیز۔ آپ سنی (۲) بقول جامع اللغات وہ شخص جس نے

اسی لفظ پر لکھا ہے کہ ناک کے زیور بلاق آوزنہ نہ بیور پہنا ہو۔

اوہ کان کے زیور کرن چوں کو بھی لٹکن تھی آوزنے بین اب قول فرنگ آوزنہ فرنگ من بجا آب قول فرنگ آوزنہ فرنگی۔ فرنگی دکر

صاحب آصفیہ (ہندی)، دل پسند۔ دل پسیر۔ این نکر دار بھی دیکھو آوزنہ فرنگی۔

**آوزنہ کان** بقول صاحب جامع و ناصری دبرہ ان بانداو کاف خارسی پر دن  
فالیزیان خوش و دلبران دعشویان را گویند صاحب اندکو یہ کہ وثیرہ معنی خلاصہ

و خاصہ و صاف پاک است ہند افشار سیان۔ ارباب صفات صفت را کہ مرنا ض اندو شیرہ درون خواند مؤلف گوید کہ این بتعادہ فرس جمع آوثیہ باشد کہ معنی خاص و خالص پاک و پاکیزہ میں آیدا زین جاست کہ آوثیہ کان را فارسیان معنی خاصان گرفتہ اندو شیرہ ازین تعلق نباشد داروو) بقول صاحب جامع اللحاظ محتوق۔ خوبصورت لوگ صاحب صفتیہ نے فقط خاص پر لکھا ہے کہ (عربی) احمد فخر خاص کی جمع۔ عوام کا نقیض اردو میں مستعمل ہے۔

**آوثیہ** [بقول صاحب برہان بازاری فارسی (۱) معنی خاص (۲) خالص پاک و پاکیزہ (۳) شراب الگوری باش صاحب جامع بمعنی اول و دو مقالیہ (اردو) بقول صفتیہ (۱) خاص (عربی) اردو میں مستعمل عام کا نقیض مخصوص مخدود منتخب (۲) خاص (عربی) اردو میں مستعمل صاف پکرا۔ پاک۔ پاکیزہ (۳) الگوری شراب موٹہ۔

**آویش** [بقول صاحب شمس بجد و قصر بایی پارسی مراد فہش است چنان کہ انوری گوید (۱) گر کنه جب بہستان تو حکم پشنه پوہا شود آویش صاحب برہان این را بدالی چھلہ آور دہ است کہ گذشت صاحب ناصری ہمین شهر انوری را سند لفظ آویشن پہالی چھلہ آور دہ است و محبتہ نہست کہ خود صاحب شمس ہم این شهر پہلی آویشن پہالی چھلہ نوشہ فتاہ بنیال مؤلف تعالیٰ صاحب شمس است کہ این را ہمیں روایتی مددودہ بادا وہم آور دہ دیگر کسی از اہل الشیعہ دیگر این گنروہ را اردو دیکھو جائش۔

**آویشن** | بقول برہان وجامع باشین نقطه دار بروزن پاشیدن (۱) کاکوتی را گویند و آن گیا همیست که عربی ستر تی خوانند و در گیلان کنکتو گویند و در (۲) معنی آویشن (۳) برکشیدن تبغ از علاف هم آمد و صاحب ناصری گوید که مراد ف همان آویشن که نه کورشد ناصر خسرو (۴) چکنی زیابی دین و خروزی راک خوش نباشد نان بله زیره و آویشن په صاحب صهودی و چهانگیری در شیدنی بمعنی اول قاعع - و چهانگیری اینقدر بیضراید که در هند وستان این را شامل مرداخانند - معلوم میشود که این لغت پهلوی است و صاحب پهلوی ذکر این معنی اول کرد و است صاحب شمس بر لفظ آویشن نون زرد را هم ذکر کند و صرف معنی اول را بیان فرماید مؤلف گوید که مقصود صاحب برہان و جامع از معنی دو ص حاصل بال مصدر آویشن باشد معنی مراد ف آویشن و همچنین معنی سوم - از مصدر آویشن مراد ف معنی آهیج و آهیک که می آید زیرا که این مصدر غریت که از وصی مصادری پیدا کنیم باشد که بدین هردو معنی فارسیان این را اسم جامد گرفته شاند آما صاحب هوتپا این را معنی اول آویشن نوشتہ فرماید که پایایی فارسی موقوف که مقصود پیش ای معرف است گیا هی است نوب بقدم شا همان پیازش ستر نامند (۵) هی را نحوی از مودید لفظ لار واریم که پیا رکنه است اگر علطفی یکتا نیش راه نیافته باشد و لفظ صحیح آویشن (آویشن) قرار یابد و زان صورت معانی نمبر ۲ و ۳ حسب قول برہان در شود گردیگری از اهل لغت (آویشن) را نوشتة و صاحب موید بین لفظ ذکر معانی ۲ و ۳ نکرده والعد اعلم (از وو) (۶) و بچو آورش (۷) و بچو آویشن و آویش و آویز (۸) تلوک از هم

کا حاصل بال مصدر بھی مصدر ہی کے وزن پر آیا ہے۔

**آولیشہ** [تقول صاحب برہان و جامع ذکر این کردہ و از یو سنی طبیب سند آور فوجہا نگیری و سرو رمی و رشیدی و شمس نفع (۵) آولیشہ خورسی چونیم مقابل ہبیر و شین نقطعدار معنی آول آولیشہ است کہ کوئی برداشت تو ملغہ سم نہ (اردو) دیکھو باشد۔ صاحب ناصری بذیل لفظ آولیشہ آور شن بـ

الف مددودہ بآبادی ہنوز

**آه** [تقول صاحب برہان بکون ہا کلمہ است کہ وقت افسوس و حسرت و حُسینہ صاحب ناصری بالتفاق برہان این قدر بیفزاید کہ صدائی نفسی ہم آہ باشد کہ بمالہ از سینہ برآید مؤلف گوید کہ تین پیش ما حقیقت این را بذیل عرض می کیں ہم نہ اس (۵) تماہ رسید ہم امشب پا آہ ارزد بآہم امشب نہ فرماید کہ بی مہم آمدہ صاحب رشیدی بر لفظ معروف قائل۔ صاحب تحقیق فرماید کہ این لفظ عربیت و آن نزد فارسی لکم از نالہ باشد و نالہ کم از فغان چنانکہ گفتہ اند (شوکت بخاری ۵) اذب من کے فغان و لخواہ می آید پر ون پنالہ اصم از ناتوانی آہ می آید پر ون (ظهوری ۵) چین بر دغمہ او گرت وان مردم را بد عجیب کہ نالہ نساز و فغان مردم را پوہ بہار گوید کہ از اصوات است و پیز آمدہ و این از لفظ آہ کم مستخاد میشود چنانچہ باید و برآہ کم فرماید کہ بالمرد والقصیر جونہ ز گویند کہ چون آہ برہان پا شند بخاری مانند آہ ازان بر خیزد (البغ) مؤلف گوید کہ آہ است پا تحریر آہ است مانند اس آہ مانندہ بالعكس چنانکہ از اذ عالمی بہار مستخاد میشود پس آہ بخاری

که چون در حالت رنج و آندوه از سینه پر می‌آید آوازی با او را آید و حقیقت آوازان باید است که تجیر و خلی با تقسی خارج شود و مجرای تقس که مبنی است از برای هر دو منگلی کند و آه برای هر دو خود مدارد و همان گیر و چون و این به بی اختیاری بازگرداد آوازی نازک پر آید که آن فی آن آواز بیرون آمد و سنجار کشاده شدن و همان است زمین قدر است حقیقت آه حقیقی و بی صاحبان حسرت و افسوس و مبتلا یان غم داندوه بُقل این صوت فطری کلمه آه هم از زبان برآز نمکه این بُقل است و آن حصل پس صوت بُقل بلند تر از حصل باشد واضح باو که از زیان مکه بالا نمکور شد ضرورت تلاش نمایند این باقی نامند مخفی سباد که نزدیان سنگر است آهست معنی قربانی سوخته آمده کند افی الساطع پر عجیبی نیست که فارسیان از سنگر است این را گرفته باشند زیرا که آه هم دود یا سنجار سوزش دل است همچو که این بُقل فقط آهسته نوشته ایم - فارسیان صفات و شبیهات آه را بیان کرده اند و بهار و اندیشه ذکر آن غریب اند که تپر تیپ تعلش می‌کنیم (صفات آه) (۱۱) آتش آکود (۲۲) آتشبار - (۳۳) آتشناک (۴۴) آتشین (۵۵) آتابقه دار (۶۶) اثر باخته (۷۷) بدق فامر (۸۸) بلند رو (۹۹) سپه اثر (۱۰۱) بی سامان (۱۱۱) پرده سوز (۱۲۱) پر پیان (۱۳۱) جانگل از (۱۴۱) چکرد وز (۱۵۱) چکرسوز (۱۶۱) حسرت آکود (۱۷۱) خاکمه ده (۱۸۱) در دنگ (۱۹۱) در دفع (۲۰۱) در لمه تاب (۲۱۱) در دنال (۲۲۱) در د آمی (۲۳۱) در د پیای ره (۲۴۱) دهن در پیده (۲۵۱) در سلطان (۲۶۱) ستاره سای (۲۷۱) سحر خیر (۲۸۱) سحر گاهی (۲۹۱) سرد (۳۰۱) سرکش (۳۱۱) سرخون (۳۲۱) سرخون (۳۳۱) سینه سوز (۳۴۱) سیه سست (۳۵۱) شجاع (۳۶۱) شهر پار (۳۷۱) خل

(۴۹) شور فشاں (۴۰) صبح گاہی (۴۳) صور آواز (۴۲) عالم سوز (۴۳) عین (۴۴) عین  
 (۴۵) غم پرور (۴۶) طلک پیایی (۴۷) قیامت جلوہ (۴۸) کلقت اشنا (۴۹) کرم و حست  
 (۵۰) گرد ون و نور (۵۱) گرم (۵۲) گریا آکو (۵۳) سسل (۵۴) مخفی بر (۵۵) موزون -  
**تشریفات آه** (۵۶) آتش (۵۷) اثر دهاد (۵۸) فتحی (۵۹) پرقی (۶۰) تار (۶۱) تیر (۶۲) تفعی (۶۳)  
 جاروب (۶۴) چوگان (۶۵) خاصہ (۶۶) خذگ (۶۷) دشنه (۶۸) دود (۶۹) رشته (۶۱) رشتہ  
 گوہر (۶۹) رقم مکہیں (۷۰) زلف (۷۱) زنجیر (۷۲) صرو (۷۰) سطر (۷۱) سحوم (۷۲) سفیل  
 (۷۳) شعلہ (۷۴) شمشیر (۷۵) شمع (۷۶) طرہ (۷۷) طلم (۷۸) قاصد (۷۹) قامیت  
 (۷۰) کند (۷۱) گرد (۷۲) گوہر (۷۳) گیو رہس لواہی (۷۴) مشعل (۷۵) مصرع (۷۶)  
 صونج (۷۷) ہسخان ناخواندہ (۷۸) ناک (۷۹) نیض (۷۱) نیخ (۷۲) نخل (۷۳) نہا  
 صاحب (۷۱) گوید کہ بالفاظ کشیدن سکھادن - دیدن و زدن مستعمل - مامی گوئیم کہ تھال تو  
 و سچ ترازین است کہ در ملاقات این می آید - مخفی مباوکہ فارسیان جمع آه - آہ ہا آور دو  
 اندھہ طوری (۷۰) بیدلان از حسرت قدسی خدا آہ پا اور دل چہ موزون می کشند (اردو)  
 آہ بقول امیر (فارسی) اردو میں مستعمل کلمہ افسوس (نماسخ) (۷۱) بس میں ہو ہا میں پر اے کے  
 کبھی اے ناسخ خدا آہ امیر امرے قابو میں اگر دل ہوتا ہو بقول امیر کسی تحریک سے کر رہے  
 کی صد افقرہ امیر (بیجا رون کی آہ آہ سے رات بھرنیں نہیں آئی) بقول صاحب رسالت  
 نکیر و تائیث (موٹ) (۷۲) رسالک (۷۳) کہتے ہیں آہ شعلہ فشاں عرش تک گئی ہو رہی  
 پر دار حی اہل فلک گئی بقول امیر صفات آہ حسب ذیل میں (صفات)

(۱) آتشبار (۲) آتشناک (۳) آتشین (۴) اثردار (۵) بلبپ نارسیدہ (۶) بے آواز  
 (۷) بے اثر (۸) بے تاثیر (۹) پر دود (۱۰) پر شر (۱۱) پریشان (۱۲) پیشان (۱۳) پیغم (۱۴) پیغم (۱۵) تماپ نا  
 تاک گسل بقول امیر طاقت و صبر لجایزوں (۱۶) نہنڈی (۱۷) انجانناہ (۱۸) جگر گداز (۱۹) حسرت  
 الکود (۲۰) خارا گداز (۲۱) خطا کار (۲۲) خوبیار (۲۳) خونچکان (۲۴) خون فشان (۲۵)  
 درد آمیز (۲۶) در فرا (۲۷) رساد (۲۸) زبان کش (۲۹) سرد (۳۰) سوزان (۳۱) سوزنا  
 (۳۲) سوزندہ (۳۳) شب خیز (۳۴) شب گیر (۳۵) شرب بار (۳۶) شرفشان (۳۷)  
 شعلہ بار (۳۸) شعلہ زن (۳۹) شعلہ فشان (۴۰) صاحب تاثیر راہم، ضعیف (۴۱) عالم  
 سوزد (۴۲) عرش پیجا (۴۳) عرض رس (۴۴) فتنہ انگیز (۴۵) فون تاثیر (۴۶) فلک  
 پیجا (۴۷) فلکت ماز (۴۸) فلک ربہ (۴۹) فلک فرساد (۵۰) کرسی نشین (۵۱) گرم (۵۲)  
 موڑون (۵۳) ناتوان (۵۴) نارسا۔ امیر نے لفظ آہ کی شبیہات و استعارات کا بھی  
 دو گرفتار یا ہے۔ فارسی شبیہات کے بحاظ سے ہم نے اسکی صراحت ذیل میں کی ہے۔  
 (شبیہات و استعارات) (۱) آتش (۲) انگلی (۳) بھلی (۴) بچپنی (۵) بجم (۶) تیر  
 (۷) تیر انداز (۸) تین (۹) چہری (۱۰) خندگ (۱۱) خط شعاع (۱۲) دود (۱۳) زنجیر (۱۴)  
 سرد (۱۵) سنان (۱۶) سنج (۱۷) شرارہ (۱۸) شعلہ (۱۹) شمشاد (۲۰) شمع (۲۱) شہاب  
 ثابت (۲۲) شہیر (۲۳) صاعقه (۲۴) صرصر (۲۵) علم (۲۶) فتیله (۲۷) توں قزح  
 (۲۸) کلک (۲۹) کلید (۳۰) کند (۳۱) کوڑا (۳۲) گرد پاؤ (۳۳) مد (۳۴) مصرع  
 (۳۵) ناک (۳۶) نخل (۳۷) نشان (۳۸) ہوار (۳۹) ہوائی۔

**آہ آتش آکو اصطلاح باتفاق ہائی ہوئکنایا** (صاحب ۵) ہنان در پر وہ ہر موئن  
از راه گرم پہاڑ کر این در صفات آہ کردہ کہ بپہر آہ آتشین دار و غرگ ابر پھار ان بر ق را در  
گذشت ماندش از کلام ملاؤحشی بدست آہ آتشین دار دپ (اردو) و لکھوڑ جمہ اردو  
آور دہ ایم (۵) جائی خود در پر م خوبان صفات آہ کامبہر (۴) دذوق ۵) اسے  
سان ہرگز تکر دپ آنکہ اشک گرم آہ آتش آکو تو اور گرگ وہ بیدر د ہو گیا پا ب آہ آتشین  
نداشت پ (اردو) صفات آہ مین آئشار سے بھی دل حسر د ہو گیا پا مصدرا آئندہ مین  
آتش ناک آتشین کا ذکر ہو چکا ہے آہ آتش بھی اسکی ایک مثال ہے۔

آ تو و بھی اردو مین کہ سکتے ہیں یا آتش ناک آہ آمدن | استعمال حبر آمدن آہ باشد صفا  
ہی سے کام سے سکتے ہیں (سود ۱۵) کیا آصفی ذکر این کردہ از معنی ساکت (انسی خاوری  
صد آہ آتش ناک نے جوش پیہ غیرت سکو ۵) زینہ ہر فسم آہ جانگدا از آیدن پوچھتائیک  
ہتھی کہ خاموش ۶

**آہ آتشین اصطلاح باتفاق ہائی ہوئکنایا شہید ان گذشم پکڑ خاک شہید عزم تو آہ نیا یاد**  
بچھم آہ گرم د آہ دروناک باشد صاحب توبیم (اردو) آہ لٹھنا بقول امیر دل سے آہ  
و کر این کردہ (جامی ۱۵) جامی آخر بدار غ تھلتا امر دف ۵) سر دھری سے تری  
ول سوزی پا چین آہ آتشین کہ توی ۷) امیرے دل افسر دہ سے پ جزو م سر دا بتو  
ولہ ۸) در غ دل را آہ ہائی آتشین شدہ آہ آتشین لٹھتی نہیں ۹

شان پ دو درون می دہ ساگا ہی از سو نکبا ۱۰ آہ داشتن | استعمال معنی داشتن کسی

آہ تقلیل بر زبان کیک لمحہ بی آہ نباشد چا (اسپرے) ہفتے تھے جو قاہ قاہ شیشے پابندیں گوید (۵) بی تماشا نیست چیرت کرتے ہیں آہ آہ شیشے کیف ۵ عشق خرو  
خانہ نمازو نیاز عشق انجا آہ آہی دار و انجا میں کرتے ہو کیون کیف آہ آہ پر ما رہا ہے  
واہ واہ (اردو) آہ آہ کرنا۔ بقول امیر کرنا دل کوئی نوک سنان سے کیا ہے ۔

آہا صاحب اند بحوالہ الشرح نصاب گوید کہ کلمہ است کہ بوقت خوش آمدن چیزی  
استعمال کئند صاحب غیاث ہم ذکر این کردہ مؤلف گوید کہ اگرچہ صاحب اند این  
فارسی نوشتہ لیکن محققین فارسی بان کہ مرداز صاحبان ناصری و سروری و پیلوی و بربان  
و جامع باشد این را ترک کردہ اند و (اہا ہا ہا)، بروزن غراء دارا۔ بربان هنگریت کلمہ است  
کہ در مقام چیرت و صیبیت از زبان برآید (کند افی اساطع) ٹکپیر ہم و لغت خود ذکر این  
بھیں ہنی کردہ و این را نقطہ زبان هنگریت نوشتہ پس اگر د آہا هر فارسی کیہ یہم چنانکہ صاحب  
اند آور دو ماخذ دش آہ باشد و اگر خیال کنیم کہ فارسیان از هنگریت گرفتہ اند تعلق او با  
خوش وقتی نباشد حیف است کہ سندی پیش نشده تا تصییہ معنی شود باستی حال اگر این را  
نظافت فارسی گیہ یہم کلمہ باشد کہ در مقام چیرت و تجیب از زبان برآید نہ بحال است خوش آمدن  
چیزی۔ در زبان عرب آہا کلمہ افسوس است ماخوذ از آہ چنانکہ پہاڑ الدین عاملی گوید  
(۷) صرفت امر فی لہو ولعب فاہم آہا ٹم آہا ٹم آہا ٹم (اردو آہا۔ بقول امیر ہندی)  
تعجب اور خوشی خاہ کرنے کا کلمہ (فقرہ امیر) آہا آپ پہاڑ کیون کر آگئے یہاں کیا چیزیں

کباب ہیں ॥

آپا را تقول صاحب بر بان و جامع بروز نما پاردا) معنی خوش خپری خوردن باشد  
 چنانکه ناہار خپری خوردن ورد (چون خوش باعث قوت است بنا بر این آشے را که بر  
 کاغذ و جامد مانند سبب تقویت آن گرد و آهار گویند ورد (معنی فولاد چوبدار - صاحب  
 عصروی بذکر معنی اول شدید معنی دوم صراحت کند که شور بائیکه بر جامد مانند تحقیق  
 بکیر در شاسته که بر کاغذ مانند آنرا تیرا هار گویند چنانکه استاد لامعی گوید (سته) الماس کرد و دلچسپ  
 را خوش کرده دل نیزگ را پا آهار واده شنگ را از کشتمن شیران به دم خواه و آرسته بذکر معنی  
 دوم و سوم از ابوالبرکات منیر که در زمانی که فتحه سنه می پیش می کند (فقره ۲) پیکر ساده  
 رویان را آپا هار شیخ مانند کاغذ می بردند صاحب رسیدی بذکر هرسه معانی گوید که ظرف  
 طعام را که (با چا) گفتہ ام تعلق معنی اول است و معنی تکمیلی آن (با خوارک) باشد  
 پہلوی و موسی یبر ذکر معنی دوهم قانع بنا بر بذکر معنی دوهم و سوم از طلاق غراسته آورده (فقره ۲۵).  
 کاغذگر نصیب قبل از آنکه در حق آبی سحاب را بشور بای دیگ بجز آهار دله صفحه چهاره اصر کا  
 بعثتیق اشکب هر کشید) صاجبان ناصری و چنانکه بذکر هرسه معنی پعنی سوم از حکیم  
 اسدی مسند آورده اند (سته) نہاد از بحیث سرکه سالار بود و پعیودش نز پولاد آهار بود و نه خا  
 آرز و بذکر معنی اول و سوم فرماید که معنی دوهم تعلق با اول است زیرا که آشی را که بجاند و بجا  
 می مانند سبب تقویت آن است که خوش باعث قوت است مؤلف گوید که آهار  
 لغت سنگرت است بالمه معنی طعام و فدا و بالضم معنی پر و سواری زمان و بالفتح  
 شاسته رتیق - کذا فی اساطع پس معلوم میشود که فارسیان این لغت را از زبان سنگرت

گرفته اند و بالفتح بهم معنی پالوده که برکا غذ و شو بائیکه بر جامه مانند استعمال می کنند ذکر مش بجای خود آید پس آهار را بالمد معنی اول گرفتن عیبی ندارد که مأخذش تحقیق است - کسی از هنر لغت مانند استعمال این پیش نکرد و بنظر ما هم غذ شد - اینچه صاحبان لغت این را بمن استاد لامعی و ابو البرکات و طلاق طغر این معنی دو مگر فته اند قابل غور است تحقیق مأخذ این معنی بالفتح اول قرار می دهد - صاحبان لغت فرس بجهت معنی بالفتح هم آورده اند پس اسلو نشر ابو البرکات و طلاق طغر ابرمه الف قابل وثوق نیست زیرا که فلم درست کا تبان تصرف شعار مقل نویان ساده کار است مقصوره را محدود نه نوشتن یا بالعكس آن کردن بدست او شان باشد و ذریعه تصحیح و تتفیح بدست نسبت که میزان بحر شهر و شهرخواریم و این قدر جگر کاری بین چهشت که اهل لغت نسبت معنی دو م از تاویلات کار گرفته اند یعنی چون معنی اول تحقیق است می فرمایند که خورش باعث توت است و آشی که برکا غذ و شور بائیکه بر جامه مانند سبب تقویت کاغذ و جامه باشد مای گوئیم که هرگاه تحقیق مأخذش داهم بالفتح را فارسیان معنی را پالوده که برکا غذ و شور بائیکه بر جامه بمانند گرفته اند ضرورتی ندارد که درین همروز نشر آهار را بالمد خوانیم و از تاویلات کار گیریم حالا بمنزله اسلام استاد لامعی خود را کنیم و می گوییم که مدروح هاچنگ خود را مشیر قرار داده یعنی دمدم شیر را در درست گرفت و برگش زده بگشت گویانگ در تقویت را یعنی شیر را بالای او نهاد اگر اینجا آهار این معنی دو مگیریم یعنی (آشی که برکا غذ و شور بائیکه بر جامه می دهند) و معنی شر خبط میشود پس باشد که معنی دو از تعمیم کار گیریم یعنی (آهار دادن) یعنی چیزی را بچیزی تقویت دادن باشد - تقویت کاغذ

پ آش یا پالودہ و تقویت جامدہ با بشور با مخصوص کردن درست نباشد شاہد و حکما ہمین سند استاد لاسی است کہ در الفاظ شرخ کافذ استند جامدہ دنی و اینکم کو مختصین نانک خیال این را چہ طور بند مصنی دو مر آور وہ اند اگر صحبت اوقاعے ما از قصیم کار گرفتہ شو معنی شعر بدستی پیدا نہیں کیا۔

اپنے بعض صاحبان لغت آہار را بالمد معنی سوم گرفتہ اند (معنی فولاد جو هزار) خند خیز است زیرا کہ استناد آنہا از کلام حکیم اسدیست کہ بالامد کو رسید که استعمال (آہار بودن) و آنست معنی ذریعہ تقویت بودن۔ شک نیست کہ این معنی مجاز و با معنی اول تعلق ندارد کہ خدا و خورش ہم با عیش تقویت انسان است حالا بمنی شعر تو چہ بر بحواریم۔ شاعر گویند کہ خود مشہر پولاو آہار بود (یعنی سنان مدد وسح کہ از پولاو بپو و ذریعہ تقویت او بود) اگر در مسرع آہار را بمعنی پولاو گیریم معنی شهر ہرگز درست نہیں کیا۔ بعض کتاب و بعض نسخ (او او) در میان پولاو (لہاہر) زیادہ کردہ کردہ اند کافی اثنا صدی) و بعض پولاو را باضا خواندہ اند گویند کہ آہار۔ نوعی از پولاو است و کافی الرشیدی (اما بخیال ما این کہ ہیچ است مقابل نہیجہ این بہت تحقیق آنست کہ معنی آہار خورش است و مجاز از معنی طاقت ہم آمدہ زیرا کہ خورش ذریعہ طاقت و قوائی است۔ در او و (۱۰۰۰) آہار بقول صاحب الحفیہ (فارسی۔ سنسکرت) اردو میں متصل (۱) معنی کہا نا (۲) نشاستہ مخالف۔ مادا۔ جو کافذ پر کتابون کی ضبوطی کے لئے پڑھاتے ہیں آپ ہی نے نقطہ خدا پر بھی اسکا ذکر کیا ہے۔ بلکن امیر نے نقطہ آہار پر صرف مصنی دو مر کا ذکر کیا۔

فرماتے ہیں کہ شاستہ وغیرہ کے لئے لئی پکا کے کافر اور وصلیوں پر پھیرتے ہیں اور خشک ہو جانے کے بعد ہر سے رگڑتے ہیں تاکہ حروف خوب چکریں اور قلمروں ہوا اور اٹھانا چاہیں تو حرف صاف آٹھ آبین نیز فرماتے ہیں کہ اب رہاں بجذف الف بول چال میں زیادہ ہے صاحب انصفیہ نے لفظ (کلپ) پر لکھا ہے کہ مانڈے۔ اماں۔ کا نجی۔ کلف۔ جود ھوپی لوگ چاولون یا میدے کا پکا کر کر و کوکرا را اور صاف نہائے کے واسطے دیتے ہیں (۴) فولاو۔ بقول صاحب انصفیہ (فارسی) اردو میں مستعمل۔ مذکر۔ پوزد۔ یک قسم کے نہایت سخت جوہدار لوہے کا (آتش ۵) سختی ہج یا رسے دل میں نہ اجود رونہ مومی ہماری آہ سے فولاد ہو گیا۔

**آہ از جگر کشیدن** [استعمال۔ آہ کردن] پر امیر فرماتے ہیں کہ آہ کو دل سے علاقہ و آہ کشیدن و برآوردن آہ از جگر باشد لکھ شرارے آہ جگر بھی کہا ہے جیسے (خطف) اگرچہ تعلق محققی آہ باول است و لیکن فارسی (۵) بان شب پر اگئی آہ جگر سے پیشتر ہ با جگر ہم آرزوہ اندھنا نکلہ بیدل گوید (۶) داع پیغمبر را ہر و منزل پہنچا را ہر سے پیشتر ہ کافور می پروف زین آہ کز جگر چو سحر می کشیم ما آہ از دل پر کشیدن [استعمال۔ آہ کردن] (اردو) آہ کہنی چا۔ بقول امیر آہ کرنا اصیل و برآوردن آہ از دل باشد چنانکہ جامی آب کیا ہے جو تجھے او نظر سے دیکھئے ذا گوید (۷) میں اڑین گو آ قتاب آن لیکچک آہ کردن حشم قمرین نکاہ محاورہ اردو عارض نمازک سوز و درنہ آہی کوشم از دین بھی آہ کا تعلق جگر سے نہیں یا ہے را جگر کہ سوز و آن قتاب پر اردو) آہ کہنی چا۔

(دراغ ۵) وہ ہندو سے ہندو سے چین ہے آہ از دل بکشیدن است کہ گذشت چنانکہ  
اگر کوچلکی نہ ہے اور آہ سرد دل پر لال کنیخیم صباشب گوید (۵) اگر زدن نکشم آہ فیت  
آہ از دل بروں آمدن | استعمال لارم بیدردی تو کہ رشتہ ام گرہ اپریچ تاب گردنا  
بصدر گذشتہ چنانکہ بیدل گوید (۵) شہم اک دن ہوری ۵) بیدلان از حسرت قدسی ہے  
زدن از حسرت قائل بروں آمدن پسر شکت آہ ہا از دل چہ موزون می کشدہ ہے (اردو)  
از ویدہ بال افسان تراز بعل بروں آمدن دیکھو آہ از دل بکشیدن -

(اردو) آہ دل سے نکلتا دراغ ۵) آہ آہ از لب بلند گر ویدن | استعمال برایم  
استبار کیلئے دل پر دراغ سے ہم نے رو آہ از لب باشد چنانکہ صباشب گوید (۵)  
آہ سردی از لب ہر کس کہ می گرد و بلند ہا اقا می  
کی ہے یار ویہ چراغ گل سے شمع ہے  
آہ از دل بلند گر ویدن | استعمال مزاد  
صدر گذشتہ باشد چنانکہ سماشب گوید -  
در تھ دل چون سحردار گرہ پڑا زدو (۵) آہ  
لب سے نکلتا آتش ۵) انکلی بون سے  
صدر گذشتہ باشد چنانکہ سماشب گوید -  
(۵) آہ افسوس از دل خون گرم مگر دلند کہ گرد و بلند کہ تیر جوڑے ہوے  
از شکست بشیشہ ہر کس صد اگر دلند خار و سختے کمان میں ہے

آہ دل سے نکلتا معروف ۵) سرد ہری آہ از لب سمن | مصدر حضلاجی  
سے تری میرے دل افسردہ سے خیزد بقول بہار کنایہ باشد از آہ از لب جدا شد  
(والہ ہر وی ۵) تیر طبع از کوف نق و  
آہ از دل کشیدن | استعمال مرادف بہت الشرف پر زین خجالت آہم از لب

گسلد چون بیم ماه پڑ راردوو) آہب سی نکننا - دیچھو دا او از لب بلند گر دیدن)

آہاز دین ا بقول صاحب بحر عجم معنی آہخیتن است که کشیدن باشد مطلاع (سالم  
الشرف) یعنی بعد از حذف نون مصدر رہنمای ماضی او و مشتقات سالم باشد و تبدیل  
و حذف در حروف حملی آن را هنیا مپس درین صورت غیر ماضی مستقبل و احتم مفعول  
نحو ا بود و صیغهای غیر سالم این که مضارع و حال و اسم فاعل و آمر و فرمی باشد و سمع  
اہل سان نیله د (آہی) صاحب نوا در گوید که بزرگی تازی بر وزن آما سیدن -  
بر کشیدن تنج و خبر و مانند آن - مفعول این آہاز دیده و آہیخ و آہیک - حاصل پا مصدر  
معنی کشش و نیز اسم فاعل و امر حون (رعالم آہیخ) و (جان آہیخ) و ددم آہیخ) که اثر د  
داد گویند که چیزی کار ابدیم و رکشد و دود آہیخ و دوکش حاصل است صاحب مواد رو گوید که  
این کشیدن است خصوصیت شمشیر و غیره که مدارد - صاحب موسی پیر بجو الله ز خانگویا  
گوید که مراد ف آہخیتن است و صاحب ناصری بلاق آہاز دیده گوید که بکسر ز ای تقدیم و ار  
معنی کشیده و چه قدر کشیده و چه شمشیر کشیده و چه تنگ اسپ کشیده مؤلف گوید که صاحب  
نو اور تعریف آہاز دین و آہخیتن را پیچانو شسته اسچه آہیخ را امر قرار ده متعلق از آہاز دین  
باشد و اسچه امر را اسم فاعل جم گوید اجمال بیانش باشد که بجالت ترکیب افاده معنی اسم  
فاعل کند نہ مجرم و بحث کامل مشتقات آہخیتن بجا ایش می آید ایضاً ہمین قدر صراحت  
کافیست که آہیخ متعلق ازین مصدر نیست و در تخصیص معنی ماهم با صاحب نوا اور آنقدر  
نمایم - مخفی مبارکہ بیان ماماخذ این مصدر فقط آه است و معنی کشیدن درین مصدر باز

**لطف** مانند پیدا شد زیر کہ آہ بخباریست کہ از داخل بیرونی آید و اللہ اعلم۔ صاحب بربان و رعی  
لطف آہستہ کہی آید فکر مفعول این (آہازیدہ) کردہ (اردو) کھینچنا۔

**آہازیدہ** | بقول صاحبان بربان و ماصر آن و در (۲۲) عمارت ہمی طولانی رانیز گویند  
و جهانگیری و جامع بکسر زای نقطعہ دار و سکون مؤلف گویا کہ ہم مفعول است از مصدقہ آہازید  
شناختی فتح دال (۱) معنی کشیدہ باشد خواه (۲) بمعنی کشیدہ و معنی دو مجاز آن باشد (اردو)  
کشیدہ خواہ تمثیل کشیدہ خواہ تگ اسپ اشا (۱) کھینچا ہوا (۲) طولانی عمارت۔

**آہاں** | صاحب انتہ بحوار فرنگ کو یہ کہ ماخوذ است از اہالی کہ لفظ عربیت  
شراہی فرس این رہ مجنی اہالی استعمال کردہ اند کہ معنی مردمان باشد و اوس این رانقطہ اسی  
قرار وہ حیف است کہ سندی پیش نشد و یگر کسی از اہل لفظ ذکر این نکرد مانقل پایش کر کہ  
وتاوجو سند اسلامی این قاصیرم در روز مرہ فرس البته شنیدہ ایکم کہ استعمال این مشود  
مشکلاہل علم رافعہ ایان اہل علم کویند و میکن اہل عرب ہم بضرورت شرعاً اہل راجہ دال ف آہاں  
استعمال کردہ اند (کذا فی الصراح) پس نہیتو ان گفت کہ این مفترس است رار و و (اہالی  
موالی)۔ بقولہ دمیر راہی۔ اہل کی جمع اور موالی مولے کی جمع معنی بیاران اردو میں مستعمل ہے  
جیسے (فقرہ امیر) آٹھ پہراہالی موالی جمع رہتے ہیں گنجیہ اڑتا ہے۔ "اہالی کا ترمیہ لوگ ہی  
لوگ زبان سنسکرت کا لفظ ہے اردو میں مستعمل۔ بقول صاحب احتفیہ شخص صاحب  
ساطع نے بھی لوگ کو معنی مردمان زبان سنسکرت کا لفظ لکھا ہے۔

**آہاہیدن** | بقول صاحب نواور هر اوف آہازیدن و آہمیتیں۔ صاحب موارد ہم ذکر

این کرد و ہر دو از مند ساکت و دیگر کسی ذکر نیست تغیر و تبدیل می شود و اختیار آن بدست اهل  
مکر و مؤلف گوید که زبان دان افغان فرس در بارہ زبان نامور باشد هرگاه مصادر آنها بین پڑ  
مصاد و تصرفه تصرف ہا کرد و اند ملا طرزی و ماست تقصانی نباشد که مغایش آه کردن گیجہ  
طرشستی و ملا حسن و ملا فوئی زیدی کمیابند بخصوص در آنچنانکہ مأخذ این معنی کشیدن که  
و مد نیبدن و را باکریدن و عمریدن و معنی زیارت ذکر ش بالا گذشت لفظ آه پاشد چنانکہ برصد  
کردن که مغطیه و مد نیمه طبیتہ و زیارت کردن آه بازیدن هم ذکر آن کردہ ایم (اردو) و صحیح  
هزار بس اک ابو بکر و عمر صنی انتد تعالی عہنماد آہ بازیدن۔

**طوفیدن معنی طواف کردن و مکریدن معنی آه پا و از آمدن** [ مصادر (صطلاحی) ]

مکر کردن و چراخیدن معنی چراغ افر و جتن نامه پیدا شدن است زیرا که ما بر لفظ آه ذکر  
آورده اندگه بجا می خودش ذکر کنیم صاحب کردہ ایم که زدن فارسیان در جه فغان بالا تراز نامه  
نو اور در مقدمہ کتاب گوید که دیگران را نظر باشد و نامه بالا تراز آه پس اگر آواز از آه پیدا  
جایز نیست مگر وقتی که از شوخی طبع حرف نہ شود نامه است و اگر نامه بلند شود فغان با  
والتر اسٹم گیرنڈ مامی گوئیم کہ این مختہیدن زبان (نہجوری س) پر دو نامه در روچون کشیدم ول  
کاری کر دو اند که حلقة زبان را دست دشید بفغان پور کنهم نامه ہوں آه پا و از آیدنہارو  
و متاخرین تحقیق پسند طرزی اختیار کر ده آه کافرہ مارنا۔ یقون امیر زور سے آہ کرنا۔

که عرصہ زبان را تگھ می کند فضلا می معاصر جیسے (فقرہ امیرایہ کس نے آه کافرہ مار کہ  
عجم سا باید کہ بین غور کنند و نماور ہر کب بانہ دل بھرا یا۔ اگرچہ امیر نے اسکی صراحت